

تحلیل روابط دولت و جامعه و نقش آن در شکل‌گیری مسائل اجتماعی و وضعیت آنومیک در جامعه

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۷، شماره یک: ۲۲۲-۱۹۹

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

یونس نوربخش

دانشیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

حمید نادری^۱

دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

پدیرش ۹۸/۰۸/۱۵

دریافت ۹۷/۰۷/۲۱

چکیده

این مقاله به شیوه‌ی تحلیلی، انواع روابط دولت و جامعه را در شکل‌گیری مسائل اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف اصلی مقاله تحلیل نقش دولت و جامعه، و ظرفیت‌های دولت در قبال جامعه و ظرفیت‌های جامعه در همکاری و هم‌افزایی با دولت در مواجهه با مسائل اجتماعی است. فرض مقاله این است چنان‌چه روابط دولت-جامعه در همکاری با یکدیگر دچار بی‌ثباتی، ازهم‌گسیختگی و شکنندگی شود، بافت اجتماعی (جامعه) و قاعده‌مندی مدیریت سیاسی (دولت) با ضعف عملکردی مواجه خواهد بود و این یکی از نشانه‌های بیکره‌بندی اجتماع آنومیک است که در آن جامعه و دولت دچار زوال می‌شود. در این فرآیند، انواع روابط دولت-جامعه در انتظام‌بخشی و روند تحول جامعه تأثیر می‌گذارند و هرگونه شکنندگی و ضعف در این رابطه، به وضعیت آنومیکا دامن زده و سرانجام باعث شکل‌گیری انواع مسائل اجتماعی می‌شوند. بنابراین، انواع روابط دولت-جامعه (جامعه منفعل-دولت فعال، جامعه منفعل-دولت منفعل، جامعه فعال-دولت منفعل، و جامعه فعال-دولت فعال) در استفاده از ظرفیت‌های خود می‌توانند وضعیت آنومیک را دامن بزنند که یکی از پیامدهای ازهم‌گسیختگی روابط بین دولت و جامعه، بروز شکنندگی و بحران‌های اجتماعی در جامعه است که ظهور انواع مسائل اجتماعی یکی از این موضوعات در جامعه محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: دولت، جامعه، وضعیت آنومیک، کنترل اجتماعی، مسائل اجتماعی.

^۱ پست الکترونیکی نویسنده رابط: hnaderi58@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

یکی از بسترهای شکل‌گیری مسائل اجتماعی به تأثیر از مدیریت نادرست نظام اجتماعی حاکم و ضعف هماهنگی بین اجزا و ارگان‌های آن است که بی‌توجهی به آن، تنظیم‌شوندگی رفتارهای شهروندان را تحت تأثیر قرارداد و هزینه‌های اجتماعی و سیاسی را سربار دولت‌ها و جامعه می‌کند. از سویی دیگر، تعامل، درهم‌تنیدگی و روابط تنگاتنگ انواع مسائل با هم‌دیگر یکی از موضوعات مهم در عرصه اجتماعی است که هرگونه سهل‌انگاری و قصور در این زمینه، یکی از علائم بی‌برنامگی و سوءمدیریت دولت‌ها در سیاست‌گذاری برای نحوه مواجهه با مسائل اجتماعی است؛ این سوءمدیریت سرانجام به تلنبارشدن مسائل و بروز پیامدهای ناشی از آن می‌انجامد.

وقوع مسائل اجتماعی تحت تأثیر طیفی از عوامل انجام می‌گیرد. در اکثر پژوهش‌ها، محققان مطالعات خود را به برخی از شناخته‌شده‌ترین ویژگی‌های فردی، خانوادگی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط با مسأله پژوهش همچون بیکاری، حاشیه‌نشینی، عوامل خانوادگی و فردی، تورم و عوامل دیگر محدود می‌کنند ولی از ابعاد پنهان و نامرئی شکل‌گیری مسائل اجتماعی ناشی از عملکرد نامطلوب نظام سیاسی و ساختار اجتماعی حاکم، و خود جامعه غفلت می‌کنند. به عبارتی دیگر، یکی از ابعاد رشد بی‌رویه مسائل اجتماعی به ناکارآمدی حکمرانی و یا حکمرانی ضعیف یا بد مربوط می‌شود؛ ضعف بخش سخت‌افزاری، کنترلی، قضایی، و نهادینه‌نشدن مدل‌های راهبردی دولت در طول زمان از یک‌سو و تضعیف هنجارهای اخلاقی، اقتدار قواعد نظم سیاسی و مشروعیت آن از سوی دیگر، احتمال ارتکاب به رفتارهای آسیب‌زا را افزایش می‌دهد. از طرفی، در کنار بخش حاکمیتی، کم‌کاری یا موضع انفعالی جامعه مدنی یا بخش غیردولتی جامعه به مثابه بخش کنترل غیررسمی، از دیگر ابعاد اثرگذار بر مسائل اجتماعی محسوب می‌شود.

در همین راستا، ظرفیت‌های فعال دولت و جامعه در مقایسه با وضع انفعالی آن‌ها (Kutlay, 2018: 18-19) یکی از محورهای مهم در رابطه با روند شکل‌گیری مسائل اجتماعی محسوب می‌شوند. در کشورهایی که دولت فاقد مشروعیت بوده و از نظر کارآمدی و روند بوروکراتیک رسیدگی به مشکلات شهروندان در سطح نازلی قرار دارند، و عمدتاً به صورت غیردمکراتیک

اداره می‌شوند، افراد چنین جامعه‌ای با مختصات جامعه عصبی، به شدت پرتنش و خطرآفرین شناخته می‌شوند. دولت‌ها در چنین کشورهایی همواره با دو یا چند شورش، نافرمانی‌های مدنی، درجات متفاوتی از نارضایتی‌های جمعی و ازدیاد مخالفان مواجه هستند. اما دولت‌هایی که واجد مشروعیت سیاسی و نظام قضایی مستقلی هستند و سطح بالایی از آزادی سیاسی دارند (Rotberg, 2004: 1-15) در نحوه شکل‌گیری مسائل اجتماعی و شدت آن تأثیر بسزایی دارند. اهمال دولت باعث افول اثربخشی نظارت اجتماعی رسمی شده و ظرفیت لازم در خصوص خنثی‌سازی رفتارهای مجرمانه و همچنین حمایت از افراد در برابر اعمال مجرمانه دیگران را نخواهد داشت (LaFree, 2018: 91). خصلت دولت‌های دمکراتیک بدون خشونت یکی از عوامل تقویت‌کننده نظارت اجتماعی و مقابله با رفتارهای کجروانه است؛ در شرایطی که بدنه نظام اداری این گروه از دولت‌ها مبتنی بر شایسته‌سالاری و غیرانتصابی بوده و عاری از فساد اداری باشد، نهاد سیاسی در نزد مردم واجد اعتبار اخلاقی بوده، و نظام قضایی اثربخشی زیادی را به لحاظ تنبیهات رسمی داشته باشد، متناسب با چنین ظرفیتی از دولت، پایداری مردم از نظر همجوری با نظم هنجاری حاکم در جامعه افزایش خواهد یافت. در شرایط ضعف مشروعیت سیاسی، فقدان نهادهای دمکراتیک و ضعف دیوانسالاری، رفع تنش‌ها و اختلافات به حوزه تصمیم‌گیری‌های شخصی کشانیده می‌شود و افراد در حکم پلیس ناخوانده^۱ عمل می‌کنند و همین فرآیند در شکل‌گیری مسائل مختلف نظیر وقوع خشونت، دیگرکشی و مسائل دیگر اجتماعی تأثیرگذار است (Nivette & Eisner, 2012: 3-4).

در کنار ظرفیت‌های دولت، ظرفیت‌های جامعه نیز به لحاظ سرمایه اجتماعی و عملکرد جامعه مدنی می‌تواند رفتارهای افراد جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. ظرفیت بالای جامعه کنترل غیررسمی مناسبی در کاهش میزان مسائل مختلف اجتماعی در بین کشورهای مختلف محسوب می‌شود (Robbins & Pettinicchio, 2012; Tusalem, 2007).

ظهور وضعیت آنومیک ناشی از بحران‌های مالی و اقتصادی، وخامت تدریجی شرایط زندگی و کسب و کار، تحرک اجتماعی پایین، رقابت‌های ناسالم اجتماعی و فرسایش همبستگی

¹ Vigilantism

در جامعه، انبوهی از بیکاری‌ها و بی‌ثباتی گسترده در جامعه زمینه‌تتحقیر اجتماعی، به رسمیت نشناختن جامعه، ترس از دست‌دادن موقعیت اجتماعی، بی‌رحم‌شدن جامعه، افزایش مشکلات روحی، جسمی و بالا رفتن نرخ مرگ و میر و خودکشی‌ها را فراهم می‌سازد. در نتیجه بی‌ارزش شدن واحد پول داخلی، استانداردهای زندگی به سطح نازلی سقوط می‌کنند و کاهش شدیدی در خدمات اجتماعی و کالاهای عمومی مانند سلامت، آموزش، مزایای بیکاری و بیمه‌های بازنشستگی رخ می‌دهد، و انبوهی از بیکاران و فقر را ایجاد می‌کنند. شنیده‌نشدن صدای عموم جامعه از سوی حاکمان نمودی از نپذیرفتن یکی از پایه‌های شهروندی از سوی دولت است که در روابط دولت و جامعه، صدای این اعتراضات نیز شنیده نمی‌شود (Burgi, 2014: 291-292). وضعیت آنومیک در روابط دولت و جامعه نیز، به وضعیت از هم‌گسیخته و بی‌قاعده‌ای اشاره دارد که جوامع مختلف درجاتی از آن را می‌توانند در برهه‌های مختلف زمانی تجربه کنند؛ در وضعیت از هم‌گسیخته، بافت اجتماعی (جامعه) با ناآرامی و سست‌شدن روابط اجتماعی و در وضعیت بی‌قاعدگی، رهبری و مدیریت سیاسی (دولت) با شکنندگی مشروعیت مواجه هستند (اقتباس از دورکیم، ۱۳۹۲؛ Teymoori, 2016). در مناسبات بین دولت و جامعه، آن‌دسته از جوامعی که در رفع مشکلات جامعه دارای ضعف عملکردی هستند آثاری از وضعیت آنومیک را از خود به جای می‌گذارند که براساس آن، حقوق اجتماعی افراد با زوال مواجه است (Burgi, 2014: 302) و چون در جامعه آنومیک، مردم به لحاظ اجتماعی، نظم‌پذیری مناسبی نداشته‌اند اغلب احساس ناخوش‌آیندی را تجربه می‌کنند (Lenzi et al., 2012: 51). این مطالعه جامعه‌شناختی و نظری از این حیث می‌تواند مهم باشد که مبنای قوی‌تری برای تحلیل آسیب‌های اجتماعی در وضعیت آنومیک و در جوامعی نظیر ایران به دست می‌دهد. جامعه ایران از نظر آسیب‌های اجتماعی در وضعیت مطلوبی قرار ندارد و از هم‌گسیختگی در دولت و جامعه به وضوح مشاهده می‌شود. در چنین جامعه‌ای آسیب‌های اجتماعی دائماً تولید می‌شوند و روش‌های پیشگیرانه چندان مؤثر نیست مگر در وضعیتی که ساختارها و بنیان‌های یک جامعه اصلاح و بازنگری شوند. اگر جامعه‌ای سالم باشد، آن وقت روش‌های پیشگیرانه و یا طرح‌های

کاهش آسیب‌های اجتماعی می‌تواند کارکرد داشته باشد. این وضعیت آنومیک را می‌توان در نابسامانی اخلاق جنسی در ایران مشاهده کرد (نوریخس: ۱۳۹۶).

وقوع اختلالات و گسیختگی‌ها در نظام ساختاری جامعه و خاصه بین دولت و جامعه باعث می‌شود روابط دولت و جامعه، با بی‌نظمی همراه شود یعنی تعارض منافع جامعه با مرکز فائقه قدرت (دولت)، زمینه گسیختگی اجتماعی و نوعی تصادم است (امیراحمدی، ۱۳۷۴: ۸) و همین به هم خوردن روابط دولت و جامعه نشانه وضعیت آنومیک در جامعه است (رجب‌زاده و کوثری، ۱۳۸۱: ۳۸) که در هر جامعه‌ای به اشکال متفاوتی ظاهر می‌شود یعنی جامعه‌ای با شرایط ساختار اجتماعی-سیاسی خاص مانند روی کار آمدن دولت‌های توتالیتر، پوپولیستی، و یا وقوع جنگ؛ تروریسم، و رکود و بحران‌های اقتصادی و اوضاع متفاوت اجتماعی مانند گستردگی اعتیاد در جامعه، قتل و خودکشی، میزان‌های متفاوتی از آنومی را تجربه می‌کنند. بنابراین، ظهور شرایط آنومیک متأثر از تحولات اجتماعی نشانه از هم‌گسیختگی و بی‌ثباتی در جامعه و گویای ضعف انتظام و اقتدار اخلاقی در جامعه و در نهادهای جامعه نظیر دولت هستند (دورکیم، ۱۳۹۳). این فرآیند، نحوه نهادمندسازی نظم کنشی در جامعه را تحت‌الشعاع چگونگی مداخلات دولت، نوع استقلال یا اتکاء دولت نسبت به جامعه و روابط دولت و جامعه در نحوه ورود به مسائل اجتماعی قرار می‌دهد (ابراهیمی‌سلاسی، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۵۲).

حضور دولت قوی و سطح مداخلات آن به لحاظ عملکردی، در نظم‌بخشی به جامعه اثرگذار است. دولت کارآمد و اثرگذار باعث هماهنگی جامعه با دگرگونی‌های ناشی از صنعتی‌شدن و تحولات اجتماعی می‌شود. در شرایطی که دولت ضعیف است؛ جامعه با شرایط متغیر اجتماعی همراه می‌شود که سطح عملکرد و ظرفیت‌های جامعه و دولت را با تنش‌ها و بحران‌ها و بعضاً با جابه‌جایی‌های قدرت همراه می‌کند (Migdal, 2001: 58). در تناسب تصاویر دولت ضعیف و قوی با جامعه قوی و ضعیف، موضوع چه کسی قواعد را وضع می‌کند، بسیار مهم و گسترده است چراکه توانایی و ظرفیت دولت و جامعه آثار مهمی در وضعیت جامعه دارد؛ اینکه دولت در قبال جامعه دارای چه قواعدی (از حقوق مالکیت تا حدودمرزهای رفتار قابل پذیرش از

جانب مردم) برای جامعه و متقابلاً جامعه در قبال دولت داشته باشد در تقویت و تضعیف وضعیت اجتماعی و سیاسی جوامع اثرگذار هستند (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۴۰۳-۴۰۴).

برخی از دولت‌های قوی به دلیل بهره‌مندی از ظرفیت‌های شرایط طبیعی، برخورداری از درآمدهای رانتی و استحصال و استخراج منابع و توزیع آن بین حامیان خود، دستگاه بوروکراتیک گسترده، فضای بسته جامعه، احزاب دولتی، و یا تک حزبی، از متن جامعه فاصله گرفته و مرزبندی بین خود و جامعه ایجاد می‌کنند و تلاش دارند تا باعث انزوا و ضعف جامعه شوند مثلاً دولت در عصر پهلوی دوم، به دلیل در اختیار داشتن تمام ظرفیت‌های اقتصادی (درآمدهای رانتی)، سیاسی (احزاب دولتی و فقدان احزاب مخالف و قوی)، اجرایی-اداری (انتصابات بدون لحاظ شایسته‌سالاری)، اجتماعی (خشونت سازمان‌یافته از طریق زندانی کردن، شکنجه و اعدام)، و فرهنگی (اسطوره‌سازی و باور ظل‌الهی شاه) (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۴۱۷؛ Migdal, 2001: 81؛ اونیل، ۱۳۸۶: ۱۶۹)، تنها بازیگر جدی در جامعه است و مناسبات جامعه با دولت به شکل رابطه عمودی (بالا به پایین) نضج یافته است. به همین دلیل است که عمر کوتاه‌مدت دولت‌های دوره پهلوی دوم و ضعف رویکردی به جامعه در رشد نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض، شکاف طبقاتی، رشد فقر، نبود چرخش نخبگان (اعضای کابینه‌ها عمدتاً از خاندان سلطنتی بوده‌اند) (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۹؛ ۱۳۸۴: ۲۱۱) نشانه ضعف ظرفیت دولت از نظر اجرایی و نظارت بوروکراتیک و وقوع فساد در بدنه قدرت به شکل شرایط نابسامان اقتصادی و رکود بود. چنین امری نشانه بی‌نظمی و بی‌ثباتی در روابط بین دولت و جامعه به شکل دولت ضعیف و جامعه آشفته و ضعیف است. هم‌چنین، اهمیت سهم تولید نفت و افزایش صادرات آن و نیز جنگ اسرائیل و اعراب در این زمینه باعث رانتی عمل کردن دولت در قبال جامعه را برجسته‌تر می‌ساخت که با فربه‌نمودن قدرت اقتصادی دولت، زمینه استقلال کامل از جامعه را پایه‌ریزی کرده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۶؛ کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

دولت با ظرفیت و قدرت بالا در همراهی با جامعه قوی و از طریق هم‌افزایی و همکاری با هم‌دیگر می‌توانند در مواجهه با مسائل اجتماعی از توانمندی و ظرفیت‌های بالای خود استفاده کنند و با ایجاد پیوند با بافت اجتماعی، کیفیت عملکردی خود را از نظر پاسخ‌گویی، مطالبات

شهروندان، برابری سیاسی، و دیگر ابعاد عملکرد حاکمیتی ارتقاء بخشند و بدین وسیله، مدیریت معقولی را با استفاده از همکاری نیروهای اجتماعی در قبال هرگونه بحران‌زایی و خلق آسیب‌های اجتماعی به کار بگیرند. در چنین شرایطی است که دولت قوی یا فعال همراه با جامعه قوی یا فعال می‌توانند در ارتقای کیفیت زندگی شهروندان و سلامت اجتماعی مثرتر باشند. در شرایطی که رویکرد دولت از بالا به پایین بوده و توجهی به جامعه (رویکرد پایین به بالا) نداشته باشد، کیفیت عملکردی دولت در قبال جامعه با چالش‌هایی همراه خواهد بود که ظهور انواع مسائل اجتماعی یکی از همین موارد است که مواجهه فهری-جبری بدون مراجعه به جامعه باعث تشدید مسائل اجتماعی خواهد بود. براساس چنین روابطی بین دولت-جامعه، این مطالعه درصدد است تا روابط دولت و جامعه را در شکل‌گیری مسائل اجتماعی مورد واکاوی قرار دهد.

واکاوی چارچوب نظری

دیدگاه نظری این مطالعه در بررسی شکل‌گیری مسائل اجتماعی ناشی از انواع روابط دولت و جامعه، از منظر مدل‌های هم‌افزای دولت-جامعه، جامعه‌محوری و دولت‌محوری انجام گرفته است. بدین معنا که این نوشتار از طریق ارزیابی چهار الگوی مرتبط با روابط دولت-جامعه، تلاش دارد الگوهای دولت-جامعه را در اشکال دولت قوی-جامعه قوی، دولت قوی-جامعه ضعیف، دولت ضعیف-جامعه قوی، و دولت ضعیف-جامعه ضعیف مورد کنکاش قرار دهد و رویکرد خود را به مدل‌های نظری راتبرگ و میگدال^۱ نزدیک سازد. منخرج مشترک دیدگاه‌های نظری مورد استناد این مطالعه، روی تعامل دولت و جامعه و بهره‌مندی از ظرفیت‌های هم‌دیگر در مواجهه با مسائل اجتماعی است. علت انتخاب رویکرد هم‌افزای دولت-جامعه، واقعیات جامعه مدرن در مواجهه با انواع مسائل اجتماعی است که در یک طرف طیف، رویکرد دولت‌محوری قرار دارد که براساس آن، دولت‌ها بدون ارجاع به متن جامعه و نیروهای اجتماعی، تولید قدرت بیش‌تر و نیز تأکید بر رویکرد بالا به پایین نمی‌توانند به تنهایی وارد کارزار مدیریت مسائل اجتماعی شوند.

¹ Rotberg and Migdal

دولت با ویژگی‌های انحصار و کنترل ابزارهای خشونت، سرزمین معین با مرزبندی از دیگر دولت‌ها، حاکمیت، قانون‌گرایی، قدرت غیرشخصی، دیوان‌سالاری، مشروعیت، شهروندی، و مالیات‌ستانی به‌واسطه دستگاه دیوانی و به‌طور مستقیم از شهروندان (Pearson, 1996: 35) عموماً با ظرفیت‌های نظامی (انحصار استفاده از زور و خشونت)، ظرفیت‌های اقتصادی (مالیات‌ستانی)، ظرفیت‌های سیاسی (مشروعیت)، و ظرفیت‌های اجرایی-اداری (بوروکراسی مستقل، اهمیت کارآمدی در اداره عمومی، و حاکمیت قانون) شناخته می‌شود. در این رویکرد، به دلیل رویکرد بالا به پایین (رابطه عمودی) دولت، رابطه دولت با جامعه بدون توجه به سطح عملکرد کنشگران مختلف در جامعه تعریف می‌شود. در طرف دیگر طیف، رویکرد جامعه‌محور قرار دارد که با مراجعه به جامعه، و نیروهای اجتماعی و اتخاذ رویکرد پایین به بالا، بدون توجه به سطح عملکرد و میزان مداخله دولت در پشتیبانی از جامعه، و ظرفیت‌های نهادی آن در قالب سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های راهبردی تحقق می‌یابد. جامعه و ظرفیت آن در قالب اجتماعات، گروه‌ها و لایه‌هایی از جامعه مطرح می‌شوند که از نظر اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی حوزه مداخله دولت نیست و تمام نیروهای اجتماعی را در بر می‌گیرد (Migdal et al., 1994). جامعه نیز عموماً متشکل از ظرفیت‌های سرمایه اجتماعی و ظرفیت‌های مرتبط با جامعه مدنی است.

تعیین چارچوب نظری مطالعه و پاسخ‌گویی به سؤال اصلی پژوهش (بررسی انواع روابط بین دولت و جامعه در شکل‌گیری مسائل اجتماعی) با استفاده از رویکرد نظری راتبرگ و میگدال تحقق یافته است تا به هم ریختگی و بی‌قاعدگی روابط دولت-جامعه در قالب وضعیت آنومیک یا شکاف دولت و جامعه مورد ارزیابی قرار گیرد؛ به تعبیر توماس (۲۰۰۳)، هنجارها با کارکردهای انسجام‌بخشی، هدایت‌گری، و هماهنگ‌کنندگی مشخص می‌شوند و چنانچه بین دولت و جامعه بی‌قاعدگی رابطه‌ای رُخ دهد، افزایش-کاهش ظرفیت‌های تعاملی دولت-جامعه در قبال هم‌دیگر در شکل‌گیری مسائل اجتماعی تأثیرگذار خواهد بود. با توجه به این‌که در طول تاریخ، رقابت دولت و جامعه مدنی برای کنترل اجتماعی قدرت روی بخش‌های مختلف جمعیت وجود داشته است مثلاً می‌توان در قواعد آموزش و جامعه‌پذیری در حوزه خانواده، یا با گروه‌های قومی نسبت به مقوله سرزمین و یا با سازمان‌های مذهبی در خصوص عادات روزانه

ملاحظه کرد. نمونه چنین امری را می‌توان در اوایل قرن بیستم از سوی آتاتورک (مصطفی کمال) در ترکیه مشاهده کرد که نسبت به سازمان‌های مذهبی انجام گرفت؛ در آن دوره، بحث برسر این بود که آیا مردها در ترکیه کلاه لبه‌دار (نماد غرب) بر سر کنند و یا بدون لبه (نماد عثمانی) که به تعبیر میگال/ یکی از تبعات عدم پیروی جامعه از وجه دستوری دولت و آشفتگی روابط بین دولت-جامعه، به دارآویخته‌شدن بیش از هفتاد نفر به دلیل گذاشتن کلاه بدون لبه و عدم تمکین به قدرت دولت و وجه انحصار مشروع استفاده از زور دولت بوده است (Migdal, 1988: 49-50, 30). بنابراین، اختلال در نظم اجتماعی ناشی از فزاینده‌ی قدرت یک‌طرفه از جانب دولت یا جامعه با انواع خشونت، بی‌نظمی و آشفتگی در کنترل اجتماعی مواجه است.

در مدل نظری راتبرگ (۲۰۰۴) دولت‌های (قوی-ضعیف) براساس ظرفیت‌های عملکردی خود در جامعه می‌توانند مسائل اجتماعی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. وی معتقد است دولت‌ها از نظر ظرفیت و توانایی متفاوت هستند یعنی دولت‌ها در گونه‌های دولت‌های موفق-قوی (با سرانه بالای تولید ناخالص داخلی، شاخص توسعه انسانی بالا، شفافیت فساد اداری، امنیت بالا، آزادی‌های سیاسی و مدنی، فرصت‌های اقتصادی بالا، حاکمیت قانون، قضات مستقل، شکوفایی مراکز آموزشی و دانشگاهی، خدمات مداوم پزشکی و درمانی به بیماران و غیره مشخص می‌شوند)، دولت‌های ضعیف (با ویژگی دولت‌های در بحران معرفی می‌شوند، دارای خصومت‌ها و خشونت‌های داخلی هستند، استبدادگرایی و تنش‌های قومیتی دارند، نرخ جرائم شهری بالایی دارند، شاخص‌های اقتصادی ضعیفی دارند، دارای مراکز آموزشی و بهداشتی مواجه انواع مشکلات هستند، و نیز سطح فساد در حال افزایش بوده و نقض قانون و فقدان حاکمیت قانون زیاد است، جامعه مدنی با موانع عدیده‌ای روبرو است و حاکمان جوامع و دولت‌های ضعیف، منتخب مردم نیستند و حاکم مطلق به حساب می‌آیند) شناخته می‌شوند. راتبرگ (۲۰۰۴) با طرح گونه‌شناسی دولت‌ها، تلاش دارد تا مسائل اجتماعی جامعه را متأثر از نوع رژیم‌های حاکم مورد توجه قرار دهد. به نظر راتبرگ (۲۰۰۴) در دولت‌های دارای ظرفیت ضعیف، جامعه عصبی، به‌شدت تنش‌زا و خطرآفرین است، و نظام‌های سیاسی نیز همواره با دو یا چند شورش، نافرمانی‌های مدنی، درجات متفاوتی از نارضایتی‌های جمعی و ازدیاد مخالفان مواجه هستند. در این رویکرد، یکی از

کارکردهای دولت در قبال جامعه تأمین امنیت است. وی نقش اصلی دولت را به‌عنوان تأمین‌کننده امنیت و مراقبت از شهروندان، دفاع از مرزهای سرزمینی و مقابله با تجاوز به خاک کشور از سوی عوامل خارجی معرفی می‌کند و معتقد است میزان قدرت و توانایی دولت در مراقبت از جامعه، با افول میزان اقتدارش کاهش می‌یابد و زمانی که دولت ظرفیت انحصاری استفاده مشروع از زور را از دست می‌دهد، فعالیت‌های باند تبهکاران، قاچاق مواد مخدر و اعمال خشونت‌آمیز شیوع پیدا می‌کند و جامعه به سمت ضعیف‌شدن حرکت می‌کند. راتبرگ معتقد است برخی از ملت‌ها متناسب با خصومت‌های داخلی، لغزش‌های مدیریتی، استبدادگرایی، یا تعرض‌ها و حملات خارجی ضعیف هستند؛ جامعه ضعیف با ویژگی‌های دولت ضعیف مأمین چالش‌های قومی، مذهبی، زبانی، یا بین‌گروه‌ها است که وجه خشونت در آن جامعه یا شکل نگرفته، یا کاملاً شکل نگرفته و یا علناً چهره خشنی به خود گرفته است. چنانچه جامعه‌ای با یک چنین شرایطی مواجه شود، مدیران و رهبران سیاسی چنین جوامعی از ترفند حبس و زندان به‌عنوان روش کنترل اعتراضات، مخالفت با رژیم و یا کنترل افرادی استفاده می‌کنند که به‌طور عام تناسبی با تعریف کردار مجرمانه از سوی نظام قضایی آن جامعه ندارند (Ibid, 2004: 1-4). در واقع راتبرگ می‌گوید دولت-ملت‌ها زمانی دچار زوال می‌شوند که جامعه تضعیف شده باشد و ارائه محصولات سیاسی^۱ مثبت از طرف دولت به افراد جامعه متوقف شود. در یک چنین شرایطی حکومت‌ها فاقد اعتبار شده و تداوم ماهیت مختص دولت-ملت زیر سؤال رفته و در نتیجه، از سوی جامعه نامشروع شناخته می‌شود.

میگال رویکرد دولت و جامعه را براساس فرآیند مبارزات دائمی میان ائتلاف‌های متغیر بر سر قواعد روزمره تنظیم کرد تا نشان دهد که درک مردم از خودشان در جامعه در کنار عملکرد دولت می‌تواند مسائل و موضوعات متغیر جامعه را مرتفع کند. مدل دولت در جامعه میگال به تعاملات منازعه‌آمیز مراکز رسمی و غیررسمی مسئول در هدایت مردم تأکید دارد که براساس آن، اقدامات این مراکز به الگوهای مختلف جامعه تبدیل شود. میگال معتقد است منازعات دولت و جامعه بر سر قدرت از طریق گفتگو و نه به‌صورت رویکرد بالا به پایین یا پایین به بالا برطرف شدنی است

1 Political goods

(میگدال، ۱۳۹۶: ۱۱-۱۲). میگدال (۱۹۸۸) با استفاده از رویکرد انتخاب عقلانی، مسأله توانمندی دولت را براساس مدل دولت در جامعه ارزیابی کرد تا مشخص کند که چگونه ساختار جامعه در عملکرد دولت تأثیر دارد. به همین دلیل وی با زیر سؤال بردن رویکرد دولت‌محور در قبال رویکرد جامعه‌محور و بالعکس، رویکرد تعاملی دولت و جامعه را طرح کرد. میگدال برای ارزیابی دوگانه نظم-تغییر از طریق رویکرد دولت در جامعه به رویکردی می‌پردازد که در آن، مبارزه بر سر کنترل اجتماعی در کانون توجهات است. در این مدل، جامعه به جای ساختار دوگانه، آمیزه‌ای از سازمان‌های اجتماعی نشان داده می‌شود و جوامع در نتیجه نزاع برای کنترل اجتماعی دائماً در حال شدن هستند. مبارزه فعالانه بر سر کنترل اجتماعی مردم، به این صورت است که دولت که بسیاری از قواعد را در جامعه وضع می‌کند باید در خصوص واگذاری برخی از اختیارات خود به ارگان‌هایی نظیر کلیسا و بازار تصمیم بگیرد و همین‌طور در جامعه‌ای دیگر، سازمان‌های اجتماعی برای ارائه راهبردها و طرح قواعد متفاوت بازی با یکدیگر در حال رقابت هستند که این رقابت در نهایت روی کنترل اجتماعی متمرکز است (همان، ۷۲-۷۳).

میگدال سطوح فزاینده کنترل اجتماعی را در یک مقیاس سه شاخصی اطاعت (در ابتدایی‌ترین سطح، قدرت دولت به درجه پیروی مردم از فرامین آن بستگی دارد و در اساسی‌ترین سطح به وسیله مجازات و اعمال زور مشخص می‌شود و هم‌چنین توانایی دولت در کنترل پراکنش دامنه وسیعی از سایر منابع و خدمات مشخص می‌کند دولت تا چه میزان می‌تواند درخواست اطاعت از مردم داشته باشد)، مشارکت (سازمان‌دهی مردم برای وظایف مشخص در بخش‌های نهادی سازمان دولت می‌تواند قدرت آن را دوچندان کرده و فراتر از اطاعت را برای دولت فراهم سازد) و مشروعیت (مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده قدرت دولت، فراتر از اطاعت و مشارکت است که براساس آن، قواعد بازی دولت و کنترل اجتماعی آن همراه با پذیرش نظم نمادین مرتبط با ایده دولت به مثابه نظام معنایی خود مردم است و در قیاس با پاسخ عملی افراد به پاداش و مجازات در اطاعت و مشارکت از سوی مردم، مشروعیت جنبه تجسم‌بخشی از طریق عنصر نمادین تحقق می‌یابد و این یعنی اذعان داشتن بر نظم اجتماعی خاص توسط مردم) مطرح می‌کند (همان، ۷۵-۷۶).

میگدال معادلات تعاملی دولت با نیروهای اجتماعی جامعه را در چهار سناریو مورد تبیین قرار داده است:

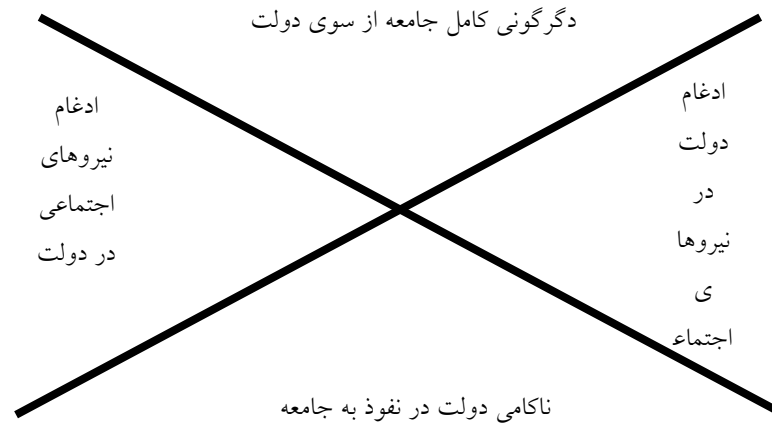
(۱) دگرگونی کامل: در این نوع، دولت نیروهای اجتماعی بومی را به نابودی و انقیاد کشانده و بر آن‌ها مسلط می‌شود. زمانی دگرگونی کامل شکل می‌گیرد که جابجایی‌های شدید اجتماعی، مهاجرت‌های اجباری، جابجایی جمعیت جدید به جای جمعیت ساکن محلی، استفاده گسترده از خشونت، و سایر ابزارهای سخت‌گیرانه با هدف تضعیف یا نابودی نیروهای اجتماعی مسلط محلی و بومی رُخ داده باشد و در چنین شرایطی است که عناصر دولت شیوه رویکرد جامعه به نقشه معنادار زندگی را تغییر می‌دهد؛

(۲) دولت، نیروهای اجتماعی موجود را جذب می‌کند: در این نوع، دولت از طریق تنقیح سازمان‌های اجتماعی، منابع، نمادها، و نیروهای جدید به درون یک عرصه، این امکان را می‌یابد تا نیروهای اجتماعی و نمادهای موجود را به منظور ایجاد الگوی جدیدی از سلطه به کار بگیرد. البته در این نوع، عناصر دولت نیز بالاجبار خود را با این الگوها و نیروهای مشخص در این عرصه سازگار می‌کنند و این دگرگونی‌ها در عناصر دولت می‌تواند توانایی آن را در توزیع مجدد منابع، کسب مشروعیت، و دست‌یافتن به سلطه یکپارچه اثر بگذارد؛

(۳) نیروهای اجتماعی موجود به دولت ملحق می‌شوند: در این نوع، عناصر دولت نیروهای اجتماعی موجود را به انطباق ترغیب می‌کند ولی تغییراتی در الگوی سلطه پدید نمی‌آید و تغییرات در عناصر بومی دولت در سطحی است که به فرصت دولت در جهت دست‌یابی به سلطه منسجم در جامعه خلل وارد می‌کند؛

(۴) سرانجام، ناکامی دولت برای نفوذ در جامعه است: در این نوع، فقدان یا ضعف درگیری دولت در عرصه محلی (جامعه) باعث محدودیت اثرگذاری دولت در جامعه می‌شود و نبود چنین روندی باعث ایجاد محدودیت در تعامل جامعه با دولت می‌شود (همان، ۱۷۷-۱۷۹).

میگدال معتقد است دو نوع اول و چهارم بندرت تجربه می‌شود ولی نوع دوم و سوم (درگیری جامعه و دولت) همواره وجود دارد و باعث ایجاد دگرگونی در عملکرد دولت و جامعه نسبت به هم‌دیگر می‌شود و در هم ادغام می‌شوند (همان، ۱۷۹).



شکل شماره ۱: سناریوهای تعامل دولت و جامعه

میگالد معتقد است عناصر روابط دولت - جامعه به‌طور هم‌زمان، شکل و محتوا، و سرانجام زیست‌پذیری دولت را تعیین می‌کنند. بنابراین جایی که دولت در ایجاد معنای مشترک در جامعه موفق شده و توانسته است در ذهن جامعه وضعیت طبیعی از خود نشان دهد، از بین رفتن دولت تصورناپذیر بوده است فلذا میگالد با تأکید روی سه مؤلفه ایجاد قانون در جامعه، مناسک مشترک عمومی بین دولت و جامعه (مشارکت در مناسک و مراسم‌هایی نظیر ورود قضات به دادگاه‌ها، رژه‌های نظامی و غیره)، و گفتگوی مداوم درباره قواعد رفتار غیررسمی در حوزه عمومی معتقد است که تغییرات در این سه حوزه می‌تواند جامعه و دولت و روابط بین آنها را تضعیف یا تقویت کند و تلاقی این سه عنصر می‌تواند عامل هشداردهنده در خصوص تغییرات در حال وقوع برای جامعه و دولت باشد؛ هم‌چنین، دگرگونی در معانی مشترک بین جامعه و دولت می‌تواند از طریق مشارکت مدنی و شبکه‌های اجتماعی قوی عناصر جامعه در روند همبستگی اجتماعی و انسجام در جامعه اثربخش بوده و سرانجام، هماهنگی تغییرات می‌تواند منجر به ثبات اجتماعی شود. در رویکرد میگالد جایی برای دولت‌ها بزرگی نیست چراکه این دولت زیر فشار مسئولیت‌های مختلف ضعیف می‌شود ولی با حضور جامعه، و تعامل با دولت این امکان فراهم می‌شود تا بار مسئولیت دولت کاهش شود (همان، ۲۱۰-۲۳۴).

از نظر میگردال، دولت یکی از نهادهای مختلف مستقر در جامعه است که برای انجام کنترل اجتماعی با جامعه در حال رقابت است. بر اساس همین منازعه بین دولت و جامعه بر سر کنترل اجتماعی، مفهوم‌سازی دولت ضعیف و قوی را طرح می‌کند؛ دولت ضعیف از نظر میگردال، دولتی است که در دستیابی به کنترل اجتماعی ناتوان است و یک دولت ضعیف همگام و فراخور یک جامعه ضعیف نیست، همان‌طور که دولت‌های ضعیف ممکن است درون جوامع قوی وجود داشته باشند یعنی جوامعی که میزان بالایی از کنترل اجتماعی را نمایش می‌دهند مثلاً بسیاری از کشورهای آفریقایی علی‌رغم این‌که دولت‌های ضعیفی دارند دارای جوامع قوی هستند که از سوی سازمان‌های مختلف دیگر کنترل می‌شوند. کنترل اجتماعی دولت اطاعت موفقیت‌آمیز تمایلات مردم را دربر می‌گیرد که رفتار اجتماعی یا رفتارهای دیگر سازمان‌های اجتماعی در ارتباط با رفتار محقق از جانب قوانین دولت محدود و کنترل می‌شوند. بنابراین کنترل اجتماعی از نظر میگردال قدرت است و به تعبیرمان (۱۹۸۴) قدرت زیرساختی است. بنابراین، فزونی قابلیت‌های دولت‌ها دربرگیرنده کنترل اجتماعی فزاینده بوده و متکی به آن است (Ibid, 1988: 22-23). مدلی که میگردال از دولت قوی-ضعیف ارائه می‌کند مبتنی بر میزان کنترل اجتماعی و تعیین‌کنندگی در قواعد جامعه است یعنی چه کسی قواعد جامعه را می‌سازد (میگردال، ۱۳۹۶: ۹۳-۹۴).

میگردال (۱۹۹۷) با استناد به دوگانه دولت-جامعه، در یک چارچوب تحلیلی مهم به دولت قوی و جامعه قوی اشاره می‌کند و معتقد است که دولت قوی چیزی است که در سیاست‌گذاری اثربخش، متفاوت ظاهر می‌شود و جامعه قوی در ایجاد یک دولت اثرگذار، مهم تلقی می‌شود (نقل از Sellers, 2010: 129). وی با بهره‌گیری از رویکرد آلmond و پاول^۱ (۱۹۶۶) قابلیت‌های دولت را در دستیابی به انواع تغییرات در جامعه به‌واسطه برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، و اقدامات دولت می‌داند که شامل ظرفیت‌های دولت در نفوذ به جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، استحصال و تخصیص منابع یا به‌کارگیری آن به شیوه‌های معین است. به نظر میگردال، دولت‌های قوی با قابلیت‌های بالایی قادر هستند این کارها را به سرانجام برسانند ولی دولت‌های ضعیف

1 Almond & Powell

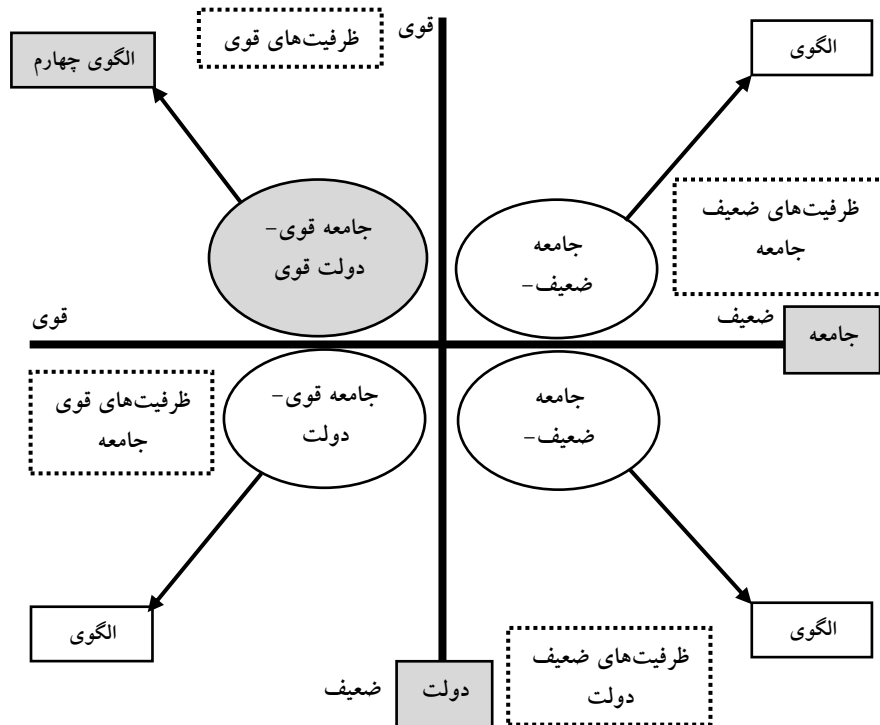
دارای ظرفیت‌های پایین و قابلیت‌های اندکی در نفوذ به جامعه، تنظیمات روابط اجتماعی، توزیع منابع و استفاده از آن هستند (Migdal, 1988: 4-5). میگدال (۱۹۸۸) معتقد است زمانی که دولت تنها یکی از چندین بازیگر اجتماعی باشد که در حال به چالش کشیدن نظم زندگی اجتماعی است، گروه‌های در حال ظهور جامعه می‌توانند با دست‌درازی‌های دولت در سطح جامعه به مقابله بپردازند و یا در برابر آن تمکین کنند و چنین روندی باعث خلق فضای دولت ضعیف و جامعه قوی می‌شود که در چنین حالتی، دولت به اندازه کافی برای حفظ قدرت خود، قوی است و نه چیز دیگر در حالی که جامعه آرایش قوی‌ای از سازمان‌های اجتماعی دارد که دولت نمی‌تواند در آن‌ها نفوذ کند یا از بین ببرد.

الگوهای چهارگانه انواع روابط دولت-جامعه

مدل نظری مطالعه نشان می‌دهد که دولت و جامعه نیازمند هم‌دیگر هستند؛ ولی با تأکید بر یک تبصره مهم که یک جامعه قوی می‌تواند بنیان‌های مشروعیت و ظرفیت مهمی برای فعالیت دولت را فراهم سازد و یک دولت قوی نیز می‌تواند زمینه‌های عملکرد فعال جامعه را امکان‌پذیر ساخته و خدمات معینی را برای آن تدارک ببیند. در شکل (۲) غیبت چنین فرآیندی از جانب دولت-جامعه، منازعه‌ای برای تصاحب کنترل و بقای دولت در برابر جامعه و بالعکس شکل می‌گیرد که نتیجه‌اش، شکل‌گیری تضاد، شکاف، تنش، ناکارآمدی و اختلال کارکردی دولت و جامعه است.

براساس شکل (۲)، الگوی اول (جامعه ضعیف-دولت قوی) روابط دولت-جامعه نشان از احتمال غیبت جامعه و یا بخش‌بخش شدن آن به دلیل حضور دولت قوی است؛ در این الگو، تصمیمات از سوی دولت و به شکل بالا به پایین گرفته می‌شود و با افزایش قدرت دولت، جامعه وضعیت فرسایشی به خود می‌گیرد. در الگوی دوم (جامعه ضعیف-دولت ضعیف)، تحولات اجتماعی و اقتصادی جوامع باعث می‌شود رفتارهای جامعه و دولت در مواجهه با روند تحولی جامعه، با آشفتگی و از هم‌گسیختگی اجتماعی و مدیریت کژکارکردی مدیریت سیاسی توأمان شده و در بستر زمان تضعیف شوند. در این الگو نیز برای مدتی ثابت در جامعه وجود دارد ولی بعدها با سطح بالایی از آسیب‌پذیری و به هم ریختگی رویارو خواهد بود. در الگوی سوم (جامعه قوی-دولت ضعیف)، جامعه با جمعیت و نیروهای اجتماعی فعال خود می‌تواند تا مدت زمانی امنیت را برقرار ساخته و کارکرد داشته باشد ولی در شرایط مدرن، نمی‌تواند جایگزین کامل و بهتری برای

دولت توانمند باشد. در الگوی چهارم (دولت قوی-جامعه قوی) بین دولت و جامعه بر سر تصاحب قدرت و کنترل روی همدیگر احتمال بروز تضاد وجود دارد ولی در اکثر موارد، دولت و جامعه با یکدیگر هم‌زیستی دارند و در رفع مشکلات جامعه همکاری دارند.

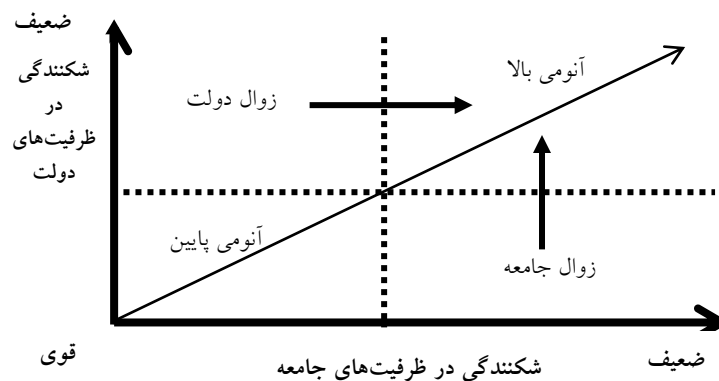


شکل شماره ۲. مدل نظری

شکل شماره (۲) به عنوان مبنای نظری این مطالعه به این صورت طراحی شده است: در شرایطی که روابط بین دولت و جامعه بر اثر بحران‌های صنعتی، و سایر بحران‌ها در جامعه، دچار سستی بشود زمینه‌های عدم هماهنگی در پیکره اجتماعی فراهم شده و باعث گسست اجتماعی می‌شود و از این طریق، روح کلی و حس همبستگی مشترک دچار صدمه می‌شود (دورکیم، ۱۳۹۲: ۳۱۴ و ۳۱۹). در رویکرد مدرنیزاسیون دورکیمی^۱، شکل‌گیری مسائل اجتماعی و خاصه جرائم و انحرافات متأثر از فرآیند نوسازی جامعه و تغییرات اجتماعی است که

¹ Durkheimian-Modernization (DM)

ناهم‌خوانی با روند نوسازی باعث می‌شود تا ملت‌ها هم‌زمان با مدرنیزاسیون با وضعیت آنومیک مواجه شوند (Neapolitan, 1995: 17). وضعیت آنومیک در این مطالعه، بر به هم ریختگی و از هم‌پاشیدگی، بی‌قاعدگی و عدم انتظام در روابط بین دولت-جامعه اشاره دارد که زوال سیاسی (دولت) و اجتماعی (جامعه) را در خصوص سطح عملکرد و میزان ظرفیت‌های جامعه-دولت به نمایش می‌گذارد. بنابراین، روابط بین دولت-جامعه با درجاتی از وضعیت آنومیک رویارو است که در شرایط بروز بی‌قاعدگی و آشفتگی در بهره‌گیری از ظرفیت‌های هم‌دیگر، میزان آنومی تشدید می‌شود.



شکل شماره ۳. وضعیت آنومیک در روابط دولت-جامعه

شکل‌گیری مسائل اجتماعی متأثر از روابط دولت و جامعه

مکرت^۱ (۲۰۰۴) متأثر از دورکیم، دو شکل از استبداد را در روابط دولت و جامعه طرح می‌کند: (۱) ستمگری دولت^۲ که براساس آن قدرت مازاد دولت، باعث ظلم فردی می‌شود، و (۲) خاص‌گرایی جمعی^۳ در شرایطی که دولت ضعیف است و گروه‌های اجتماعی صاحب قدرت می‌توانند موجبات ظلم را فراهم سازند. با این رویکرد، مکرت روی مکانیسمی تمرکز دارد که رابطه شکننده را از طریق نهادینه‌سازی توازن قدرت بین دولت و نهادهای میانجی به ثبات نزدیک کند. بدین ترتیب، ارتباط بین دولت و شهروندان، مشارکت افراد در حوزه عمومی، و

1 Mackert

2 Tyranny of the state

3 Collective particularism

سرانجام نهادینه شدن توازن قدرت بین دولت و گروه‌های ثانویه، و بین دولت و افراد باعث ثبات در روابط اجتماعی شده و این امکان را برای ورود یک جامعه منصف و پویایی فراهم می‌کند. الگوهای چهارگانه انواع روابط دولت-جامعه به مواجهه ظرفیت‌های جوامع در برابر مسائل اجتماعی می‌پردازد.

الگوی اول: جامعه ضعیف-دولت قوی

جامعه ضعیف که با پیوندها و قواعد از هم‌گسیخته، انسجام ضعیف (ارتباط ضعیف با دیگر افراد جامعه، و با نهادهای اجتماعی مانند دین و خانواده، در جامعه‌پذیری اختلال ایجاد کرده و در پیوند با جامعه و احترام به قواعد حاکم آشفتگی ایجاد می‌کند)، و جامعه‌پذیری بی‌اثر (به افراد جامعه در یادگیری قواعد حاکم در جامعه، و نیاز به همکاری، و نیز اهمیت هنجارها و ارزش‌ها کمکی نمی‌کند) شناخته می‌شود؛ در چنین جامعه‌ای، نظم اجتماعی با شکنندگی، خشونت، و انواع دیگر بی‌نظمی رویارو است. در شرایطی که جامعه ضعیف باشد؛ یعنی مثلاً ظرفیت‌های جامعه در ابعاد اجتماعی (مشارکت اجتماعی پایین در جامعه)، سیاسی (جامعه مدنی منفعل بوده و یا فعالیتی نداشته باشد)، اقتصادی (قدرت خرید پایین مردم)، و فرهنگی (سواد پایین و آگاهی اجتماعی کم) در سطح ضعیفی باشد، و برای چنین جامعه‌ای، دولتی قوی حاکم باشد؛ یعنی مثلاً ظرفیت‌های دولت در ابعاد نظامی (استفاده از خشونت)، ظرفیت‌های اقتصادی (مالیات‌گیری)، ظرفیت‌های سیاسی (مشروعیت)، و ظرفیت‌های اجرایی-اداری (ساختار بوروکراتیک) در سطح بالا و قوی باشد، چربش قدرت دولت بر جامعه بالاتر بوده و دولت بدون توجه به قدرت جامعه، عمل می‌کند و کنترل زیادی بر تحرکات نیروهای جامعه و پویایی اجتماعی دارد. در دولت قوی و جامعه ضعیف، نظیر عملکرد دولت اقتدارگرای دولت کره جنوبی با روی کار آمدن پارک در سال ۱۹۶۱ که بر اثر عواملی نظیر قدرت نظامی تهدیدکننده کره شمالی، منابع طبیعی ضعیف، فقر شدید به‌جامانده از گذشته، مخالفت با قدرت اقتصادی و اجتماعی و دیگر عوامل باعث قربانی شدن آزادی و اختیارات مدنی شد و قدرت دولت از جامعه فزونی گرفت (Luiz, 2000: 232).

بنابراین براساس الگوی اول جامعه ضعیف-دولت قوی در شکل (۲)، وضعیت شکاف و شکنندگی حاکم است؛ یعنی قاعده‌مندی در همراهی و هم‌سویی ظرفیت‌های دولت و جامعه

وجود نداشته و رقابت برای تصاحب قدرت از جانب دولت باعث برتری دولت و اقتدارگرایی دولت بر جامعه شده‌است؛ چنین رابطه‌ای نشان از انسجام‌زدایی از روابط دولت و جامعه و زایش رویکرد یک جانبه است. در چنین وضعیتی، دولت براساس سازوکار حضور خود در جامعه و تداوم اقتدارش، سیاستگذاری کرده و رویکرد بالا به پایین را در مواجهه با مسائل اجتماعی اتخاذ می‌کند. تعارض و ناهماهنگی فزاینده بین رویکرد مسلط یک دولت قدرتمند و افکار عمومی جامعه باعث فاصله‌گیری دولت از جامعه شده و دولت فعال را در برابر جامعه منفعل شکل می‌دهد. براساس چنین وضعیتی، ظهور و بروز مسائل مختلف اجتماعی نظیر انواع خشونت در جامعه به شکل قتل، خودکشی، نزاع و درگیری، و گونه‌های مختلف انحرافات و جرائم از سوی یک دولت قوی و جامعه ضعیف اشکال متفاوتی به‌خود می‌گیرد مثلاً دولت‌های رانتی بدون توجه به بافت اجتماعی، و به دلیل استقلال مالی از جامعه، دستگاه‌های بوروکراتیک عریض و طویل، بخش عمده‌ای از جامعه را وابسته خود کرده و استمرار دولت خود را تضمین می‌کنند. وابسته‌تر کردن جامعه و سیادت دولت بر آن باعث می‌شود گستره بی‌تفاوتی در بین افراد جامعه نسبت به موضوعات اجتماعی وسیع‌تر می‌شود و این احساس را در بین مردم پدید آورد که حقوق و تکالیفی را در قبال جامعه ندارند. بنابراین، خلاء هنجاری در روابط دولت-جامعه پدیدار می‌شود که همبستگی و استقرار هنجارهای ارتباطی بین دولت و جامعه تحت تأثیر همین وضعیت شکنندگی، مدیریت مسائل اجتماعی را مختل می‌کند.

الگوی دوم: جامعه ضعیف-دولت ضعیف

در دولت ضعیف-جامعه ضعیف، توانمندی‌ها در مواجهه با موضوعات مختلف اجتماعی در سطح پایینی قرار دارد و دولت در قبال جامعه هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی نداشته و جامعه نیز، نسبت به موضوعات حول محور دولت، برخورد انفعالی دارد. نمونه کشورهای منطبق با این الگو، کشورهای آفریقایی پسااستعماری هستند که به دنبال دولت‌های استعماری تکوین یافته‌اند و با ویژگی‌های عدم پاسخ‌گویی دولت در قبال جامعه، کنترل شدید دولت روی جامعه، ضعف جامعه مدنی، و منازعات بین قومی برای هژمونی قدرت شناخته می‌شوند. در شرایط دولت ضعیف-جامعه ضعیف، وضعیت آنومیک به‌گونه‌ای مستقر است که آشفتگی‌های اجتماعی و سیاسی (زوال دولت-جامعه) بسترساز فروپاشی دولت‌ها و تضعیف زیرساخت‌های نهادی

جامعه هستند (شکل ۳)، و یا به شکل تکه‌تکه جذب جامعه مدنی می‌شوند (مثلاً چاد، سودان، زئیر و سومالی) و یا به استبدادگرایی و ستمگری روی می‌آورند که در تخالف با جامعه مدنی (مثلاً در گینه تحت حاکمیت توره، و اوگاندا تحت حاکمیت امین) قابل بررسی است. این نوع از دولت‌ها برای بقای خود نیازمند استفاده از زور و خشونت هستند و دولت برای دستیابی به قدرتی ورای جامعه و منازعه بین دولت و جامعه باعث تضعیف دولت و جامعه می‌شود (Luiz, 2000: 233). در این الگو، فضای سیاسی و اجتماعی در آشفتگی به سر می‌برد و به نوعی جامعه در معرض انواع بحران‌ها، معضلات و مسائل اجتماعی قرار دارد. کشورهایی که در چنین الگویی قرار می‌گیرند با انواع خشونت‌ها، درگیری‌های مسلحانه، نارضایتی‌ها، شورش‌ها، رکود اقتصادی، بیکاری، تنش‌های قومی و دیگر مسائل اجتماعی رویارو هستند.

الگوی سوم: جامعه قوی-دولت ضعیف

در وضعیت جامعه قوی و دولت ضعیف، یکی از ظرفیت‌های جامعه در قبال دولت چسب‌های اجتماعی هستند که به شکل سرمایه اجتماعی و عملکرد فعال جامعه مدنی ظاهر می‌شوند و در شرایط جامعه قوی در بین عناصر و نیروهای اجتماعی جامعه در سطح بالایی قرار دارند؛ در حالی که در شرایط دولت ضعیف، اعتماد میان اجتماعات، مذاهب، و گروه‌ها نسبت به دولت حالت فرسایشی دارد و جامعه مدنی به صورت نحیف و ضعیف بوده و یا تحت انقیاد دولت قرار دارد. همین فرسایش اعتماد و عملکرد نحیف جامعه، به کاستی‌های هم‌بندی سیاسی^۱ (بین جامعه-دولت) و وفاق بین آن‌ها مرتبط است. سطح بالای ظرفیت‌های جامعه در برابر سطح پایین و ضعیف ظرفیت‌های دولت در قبال مسائل اجتماعی نشان از وضعیت آنومیک دارد چراکه قدرتمندی جامعه از نظر عملکرد جامعه مدنی، حضور سازمان‌های مردم‌نهاد، شبکه‌های اجتماعی فعال، عضویت در احزاب و فعالیت آن‌ها و دیگر ابعاد حضور فعال جامعه خاصه در حوزه‌های اقتصاد-بازار (مثلاً حضور فعال بخش خصوصی بدون مداخلات دولت) می‌تواند در برخی از کشورها باعث ایجاد رانت، فساد، نابرابری، و مسائل اجتماعی دیگر شود چراکه عامل نظارتی دولت به مثابه یک نهاد مهم در جامعه از سوی جامعه کنار گذاشته می‌شود) می‌تواند باعث ایجاد آنومی نهادی (به تعبیر مسنر و ژزنفیلد) شود. به نظر آن‌ها، اقتصاد سرمایه‌داری

1 Political cohesion

اهمیت دارد چراکه این امکان را برای مالکیت خصوصی و کنترل اموال و سازوکارهای بازار آزاد در تولید و توزیع کالاها و خدمات فراهم می‌سازد و دیگر نهادها تحت سلطه اهداف فرهنگی مرتبط با نهاد اقتصاد، تضعیف می‌شوند و نامتوازن بودن اهداف نهادی به رشد وضعیت آنومیک در جامعه و به نوبه خود رشد جرائم کمک می‌کند (Messner & Rosenfeld, 1994: 76).

کشورهایی که می‌توانند در این الگو قرار گیرند: الف) در مورد آفریقا، منازعه بین دولت و جامعه تا اندازه‌ای فروکش کرده و باعث فروپاشی دولت می‌شود مانند مورد سومالی که پیامد آن به شکل هرج و مرج عمومی، ظهور شبه نظامی‌ها، و بازگشت به شرایط جامعه بدوی‌تر است؛ ب) در مورد آمریکای لاتین، هرچند دولت‌ها مجزا از نیروهای اجتماعی نیستند با وجود این، به طور خاصی سیاست را پیگیری می‌کنند ولی نه همیشه. ساختارهای داخلی دولت دچار انشقاق شده و ناپایدار هستند مثلاً سیاست و اقتصاد بین اقتدارگرایی و دموکراسی، بین پوپولیسم و نئولیبرالیسم و بین دولت‌های قوی و ضعیف در نوسان است (Luiz, 2000: 234). با این توضیحات چنین مشخص است که یک دولت ضعیف در برابر جامعه قوی، خلاء قدرتی را ایجاد می‌کند که منازعات و رقابت‌ها برای هژمونی را باعث می‌شود و به دلیل زوال دولت، روند فرسایشی جامعه از نظر عملکردی از جانب نیروهای اجتماعی و ذینفعان مانند بخش خصوصی، نهادهای مدنی، و دیگر نهادها پایه‌ریزی می‌شود.

الگوی چهارم: جامعه قوی-دولت قوی

دولت قوی-جامعه قوی با ظرفیت‌های بالای عملکردی در حوزه‌های مختلف نشان از وضعیت غیرآنومیک دارد که اکثر کشورهای مدرن صنعتی در سنخ دولت‌های قوی-جوامع قوی قرار می‌گیرند؛ چراکه دولت مدرن در بستر تاریخی و در منازعه با جامعه تکوین یافته‌اند. دولت‌ها در کشورهای صنعتی دارای میزان بالایی از مشروعیت در نزد مردم هستند و اقتدار دولت در ساختارهای اجتماعی متجسد است؛ نظام دولتی عمدتاً منعطف و پایدار است، حاکمیت قانون، رشد اقتصادی، اشتغال، بالابودن شاخص‌های توسعه انسانی، آزادی‌های مدنی، شفافیت و پاسخ‌گویی دولت، به‌واسطه کنترل‌های افقی، زمانمند، و عمودی متوازن هستند مثلاً این نوع از دولت‌ها و جوامع دارای سطح بالایی از سرمایه اجتماعی ذاتاً عقلانی هستند و به‌جای اجبار و

الزام، همکاری در جامعه تکوین می‌یابد. یکی از ارکان مهم یک دولت قوی-جامعه قوی وجود ثبات و وضعیت غیرآنومیک است چراکه بی‌ثباتی نشانه دولت-جامعه آشفته و از هم‌گسیخته است.

نتیجه‌گیری

در بررسی مسائل اجتماعی اگر بخواهیم بنیادی‌تر و نگاه ماکرو به جامعه داشته باشیم به یکسری عواملی برخورد می‌کنیم که نقش اساسی در شکل‌گیری کنش انسانها و نوع جامعه دارند که از مهم‌ترین آنها توجه به وضعیت دولت و جامعه و نسبت آنها با یکدیگر می‌باشد. اگر این نسبت یک رابطه شکننده و تقابلی باشد، پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای خواهد داشت. وضعیت شکنندگی در روابط بین دولت و جامعه ماحصل زوال هنجارها و همبستگی در بین بخش رسمی (دولت) و بخش عمومی (جامعه) و فقدان بازسازی هنجارها و قاعده‌مندی و ساخت‌دهی به آنها است. این بررسی نظری از این حیث که می‌تواند در فهم بنیادین مسائل اجتماعی ایران و تحلیل وضعیت آنومیک آن کمک کند، اهمیت دارد. جامعه ایران در دوره‌های مختلف خود از چهار الگوی مطرح شده در این مقاله همه را تجربه کرده است و می‌توان در مقاله جداگانه‌ای آنها را بررسی و تأثیر آن بر وضعیت جامعه مورد ارزیابی قرار داد.

هر جامعه‌ای برای دوام و بقای خود، نیازمند دولتی است تا فعالیت‌های بین اجزاء و عناصر جامعه را هماهنگ کند؛ دولت با ظرفیت‌های خود می‌تواند حقوق و تکالیف هنجارمندی در قبال جامعه و موضوعات پیرامون آن داشته‌باشد و داشتن چنین مسئولیتی زمینه تضمین نظم در جامعه، صلح و آرامش اجتماعی، عدالت، و بهره‌وری در جامعه است. حضور دولت قوی و کارآمد و توانمند در انجام وظایف سیاسی خود و کنترل اجتماعی بصورت صحیح و هم‌چنین وجود جامعه‌ای فعال و پویا و توازن قدرت بین آن دو به واسطه ظهور نهادهای مدنی و عملکرد صحیح نیروهای اجتماعی در همراهی با دولت، می‌تواند در نحوه مواجهه با آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، تن‌فروشی و جرائم خشن مؤثر باشد.

در حالی که تمرکز قدرت در دست دولت و انفعال و تضعیف جامعه، بستر ساز ظهور پوپولیسم، جریان‌های هویت‌خواه و توده‌ای شدن جامعه می‌شود، وجود قدرت نسبی در دولت و ضعف آن در کنترل اجتماعی و پایین بودن اعتماد عمومی به آن و قدرت یافتن جامعه می‌تواند کنترل رفتارهای اجتماعی را در عرصه‌های مختلف با مشکل روبرو کند که بروز فساد

ناشی از کیفیت حکمروایی و حاکمیت قانون یکی از همین موارد است. به نظر می‌رسد اقدامات مداخله‌گرایانه بهنگام دولت-جامعه از طریق هم‌افزایی و همکاری و هم‌چنین برخورد خردمندانه با بافت اجتماعی از جانب دولت می‌تواند بروز مسائل اجتماعی را کاهش و از معضل‌آفرینی دور کند. رویکردهای نظری میگدال و راتبرگ مؤید این موضع‌گیری نوشتار حاضر هستند. براساس چنین رویکرد و الگویی از دولت-جامعه این امکان می‌تواند فراهم شود تا از طریق بازسازی و ساخت‌یابی در روابط دولت-جامعه، نحوه مواجهه با شکل‌گیری انواع مسائل اجتماعی نظیر تن‌فروشی، خودکشی، اعتیاد، طلاق، قتل و سایر موضوعات اجتماعی به شکل سنجیده انجام گیرد.

منابع

- ابراهیم‌بای‌سلامی، غلامحیدر (۱۳۸۶)، روابط دولت و جامعه از دیدگاه جامعه‌شناسی، *نامه علوم اجتماعی*، دوره جدید، ۳۶، ۱۷۵-۱۵۱.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۴)، نقش دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه، ترجمه علیرضا طیب، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۰۰-۹۹، ۱۵-۴.
- اونیل، پاتریک (۱۳۸۶)، مبانی سیاست مقایسه‌ای، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۹۳). *درس‌های جامعه‌شناسی: فیزیک، اخلاقیات و حقوق*، ترجمه سیدجمال‌الدین موسوی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- رجب‌زاده، احمد و مسعود کوثری (۱۳۸۱)، آنومی سیاسی در اندیشه دورکیم، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ۱۹(۱)، ۳۷، ۴۵-۳۱.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹)، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- میگدال، جوئل (۱۳۹۶)، *دولت در جامعه (چگونه دولت‌ها و جوامع یکدیگر را متحول ساخته و شکل می‌دهند)*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- نوربخش، یونس (۱۳۹۶/۳/۷)، نابسامانی اخلاق جنسی، مصاحبه: <http://old.alef.ir/vdcgt39ttak9ut4.rpra.html?476444>
- واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۹)، درک توسعه سیاسی، ترجمه مطالعات راهبردی، تهران.

- Burgi, N., (2014). Societies without citizens: The anomic impacts of labor market restructuring and the erosion of social rights in Europe. *European Journal of Social Theory*, 17(3), 290-306.
- Kutlay, M. (2018). *The Political Economies of Turkey and Greece; Crisis and Change*. Palgrave Macmillan.
- LaFree, G. (2018). *Losing legitimacy: Street crime and the decline of institutions in America*. Boulder, CO: Westview Perseus.
- Lenzi, M., Collcci, E., & Minas, H. (2011). Suicide, Culture, and Society from a Cross-National Perspective. *Cross-Cultural Research*, 46(1), 50-71.
- Luiz, M.J. (2000). The politics of state, society and economy. *International Journal of Social Economics*, 27(3), 227-243.
- Mackert, J. (2004). Reorganization and Stabilization: Social Mechanisms in Émile Durkheim's Professional Ethics and Civic Morals: A Contribution to the Explanation of Social Processes. *Journal of Classical Sociology*, 4(3), 311-336.
- Merton, R. K. (1938). Social structure and anomie. *American Sociological Review*, 3, 672-682.
- Messner, S. F., & Rosenfeld, R. (1994). *Crime and the American Dream*. Belmont, CA: Wadsworth.
- Migdal, J. (1988). *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Migdal, S.J. (2001). *State in Society: Studying How States and Societies Transform and Constitute One Another*. Cambridge studies in comparative politics. Cambridge: Cambridge University Press.
- Migdal, S.J., Kohli, A., & Shue, V. (1994). *State Power and Social Forces Domination and Transformation in the Third World*, Cambridge University Press.
- Neapolitan, J. (1995). Deffining Theoretical Perspectives and cross-national variation in thefts in less developed nations. *International Criminal Justice Review*, 5, 17-31.
- Nivette, A. E., & Eisner, M. (2012). Do legitimate polities have fewer homicides? A cross-national analysis. *Homicide Studies*, 17(1), 3-26.
- Pierson, Ch. (1996). *The Modern State*, London and New York: Routledge.
- Robbins, B., & Pettinicchio, D. (2012). Social capital, economic development, and homicide: A cross-national investigation. *Social indicators research*, 105(3), 519-540.
- Rotberg, R. (2002). *The new nature of nation-state failure*. The Washington Quarterly. 25(3), 85-96.
- Rotberg, R. (2004). *Failed States, Collapsed States, Weak States: Causes and Indicators*, in State Failure and State Weakness in a Time of Terror, ed. Robert I. Rotberg Washington D. C.: Brookings Institution.
- Rotberg, R. (2004). *The Failure and Collapse of Nation-States: Breakdown, Prevention, and Collapse. When States Fail: Causes and Consequences*. Princeton and Oxford: Princeton University Press.-----(2002), "Failed States in a World of Terror", *Foreign Affairs*, 81(4).
- Sellers, M.J. (2011). *State-Society Relations*, in The SAGE Handbook of Governance, edited by Mark Bevir, London: Sage Publications.
- Teymouri, A. (2016). *The Psychology of Anomie*. Bachelor of Clinical Psychology, Master of Philosophy (Psychology). The University of Queensland, Australia.
- Tilly, Ch. (2007). *Democracy*. Cambridge University Press.
- Tusalem, R. F. (2007). A boon or a bane? The role of civil society in third-and fourth-wave democracies. *International Political Science Review*, 28(3), 361-386.